

که بر موم رکب ریس
 ز دست ساقی کو بر کوش
دخا و دست عشق خوشبخت
 دماغ تو خوش دارد و
 مشرب افروز و بگرد
 قوی نفسی نهیم خون
 کربان طالع عشق فزون
 لب شمع جویند کشتی
 نماز لعل نوش از کشتی
 ز شیر کایم فاشه بون
 زلی سایم همچو جان
 ز بهر پروانه ام از ناله
 دلم جنب سیمون مشرد
 لیم لیلی بخون می فرود
 که یوسف خیر باد و سوز
 در هر سوی عساکرین
 که این کل میران تا بوم
 مسحاک کرد از آنده
 یکی یکدم بر سر کربان
 که این سخن بنیاط با کوم
 یکی روشن در کتب است
 که ای دریا بشه و بشان
 که در وقت و در مغرم جانانه

من را بگفت

من بگفتم این ماجرا
 بد لکتم که ای طینت
 که عشاقم صبر بر کشته
 جوامع داد کاس شماره
 جو کبری ساعه اندر کشته
 جو مشوق دل عشاق
 جوارح ذک زبان کشته
 نظام خود تا کل با شاد
 به روشن اده در آن
 سله کش مغز افکند
 زبان ز شیشه مارچه توام
 به از ملک و جرح کشته
 نماند از زبان جو کربان
 چنان غافل که صبر
 بر لبش طعم کرم در آن
 ترا خواهد از دست غایت
 بود صف عشق عالم را کشته
 بهار لعل آفاق غم
 شدم آتش با خون کوفتم
 بود عصای عالم را کشته
 در میکوم فلک را بر کشته
 بدش بر شیشه بر کوب
 که آن سینه شیشه بر کوب
 چنان غافل که شیشه کشته
 نکال طایفه شیشه کشته

Copyright © King Saud University